

دکتر سیدرضا نجفی

استادیار دانشگاه اصفهان و فلاورجان<sup>۱</sup>

## تأملی در انواع جمله در زبان عربی

### چکیده

جمله در هر زبان کلید اصلی ارتباط است، بررسی جمله و اشباه جمله در زبان عربی به جهت انتقال بحث اعراب به جمله‌ها، دارای اهمیت ویژه است. بررسی جمله و کلام و قول و فرق میان این اصطلاحات و انواع جمله از نظر اعرابی و غیره، از جمله مباحثی است که بعضی از نحویان به طور پراکنده در کتب گوناگون به آن اشارتی داشته‌اند، لیکن بررسی انواع جمله با احاطه به همه جمله‌ها کاری است که کمتر بدان پرداخته شده است. در این مقاله علاوه بر ارائه تعاریف دقیق از مصطلحات مطلوب با رویکردی جدید در جمله و اشباه جمله، به تقسیم جمله در زبان عربی و بویژه در قرآن کریم پرداخته شده است. بدیهی است این تعاریف جدید و تقسیم‌های نوین، غالباً به طور کامل یا ریشه‌ای، متکی بر اقوال دانشمندان و مفسرین پیشین و پراکنده در کتب مختلف است که در لباسی نو و همراه با دستاوردهای نوین، برای نسل جدید عرضه می‌گردد.

### واژه‌های کلیدی:

جمله، شبه جمله، انواع، زبان عربی.

<sup>۱</sup> این مقاله مستخرج از طرح پژوهشی جمله و اشباه جمله مصوب دانشگاه آزاد اسلامی واحد فلاورجان است.

## مقدمه

بعضی از دانشمندان زبان عربی در کتب خود، به گوشه‌هایی از مبحث جمل و اشباه جمل و اعراب آن‌ها اشاراتی کوتاه و پراکنده داشته‌اند، و از جانب هیچ‌یک کتاب مفصلی در باب جمل به رشته تحریر نیامده است، جز آن که ابن هشام که پیشتاز اعراب جمل به شمار می‌آید، باب چهارم کتاب مغنی اللیب را به جمل و اعراب جمل، اختصاص داده است و دیگر نحویان، بدون آن که بنیانی نو نهاده باشند به کار شرح و توضیح عبارات و شواهد موارد استشهد ابن هشام پرداخته‌اند، از این رو ریشه تاریخی پژوهش جمل را می‌توان به قرن هشتم و کار ارزشمند ابن هشام ارجاع داد.

## شرح اصطلاحات و تفاوت‌ها

برای تبیین مباحث جمله، ناگزیر از شناخت و معرفی پاره‌ای از اصطلاحات مانند: لفظ، کلمه، قول، کلام و کلام هستیم.

لفظ در لغت به معنی رمی، انداختن و پرتاب کردن است، عرب می‌گوید: أکلتُ التَّمْرَةَ و لفظتُ التَّنَوَّاهُ، یعنی خرما را خوردم و هسته آن را بیرون انداختم. و در اصطلاح، صدایی است که تکیه بر یکی از مخارج حروف دارد.

لفظ بر دو قسم است؛ لفظ مهمل و لفظ مستعمل، لفظ مستعمل دارای معنا است مانند زید و لفظ مهمل دارای معنا نیست و تنها صدایی است که بر یکی از مخارج حروف تکیه دارد مانند دیز.

از ریشه: ک ل م، سه واژه کَلِم و کَلِمَه و کَلَام اشتقاق یافته است، کلمه در لغت از کَلِم به معنای جَرَح و جراحت و جمع آن کَلُوم - بر وزن و به معنی جروح - است، کلمه را از آن جهت از این ماده مشتق کرده‌اند که گاه تأثیر الفاظ و کلمات از اثر نیزه و شمشیر و هر سلاح دیگر بیشتر است و جراحتی ماندگارتر بر جای می‌گذارد، تا جایی که گفته‌اند:

جراحاتُ السِّنَانِ لَهَا التِّيَامُ وَلَا يَلْتَامُ مَا جَرَحَ اللِّسَانُ

۱. شرح جامی، عبد الرحمن جامی، المكتبة العلمية الإسلامية، طهران، ۱۳۷۶ ق، ص ۳.

کلمه در اصطلاح، عبارت است از لفظی که در بردارنده معنای خاص باشد. به عبارت دیگر، کلمه لفظی است که برای معنایی وضع گشته به گونه‌ای که هر گاه این واژه گفته شود، آن معنا فهمیده می‌شود، مانند: زید.

کلمه در زبان عربی به سه قسم؛ یعنی اسم و فعل و حرف تقسیم می‌گردد، از ترکیب کلمات، کلام و جمله به وجود می‌آید.

کَلِمٌ مانند شَجَرٌ و بَقْرٌ، اسم جنس جمع، و مفرد آن کَلِمَةٌ است.<sup>۱</sup> و کَلِمٌ حد اقل مرکب از سه واژه است، مانند: اَنْ قَامَ زَيْدٌ، و کلام باید مفید قایده باشد.

ابن منظور گفته است: اَلْکَلِمُ لَا یَکُونُ اَقْلٌ مِنْ ثَلَاثِ کَلِمَاتٍ لِانَّهُ جَمْعٌ کَلِمَةٍ.<sup>۲</sup>

این جنی گفته است اَلْکَلِمُ... جمع کَلِمَةٌ بمنزلة سلمة و سلم و نبقة و نبق.<sup>۳</sup>

معنای کلم در اصطلاح نحاة نزدیک به معنای لغوی آن است:

سیبویه گفته است: هذا باب علم ما الکلم من العریبة<sup>۴</sup>، وی کلم را برای تفسیر سه

چیز یعنی اسم و فعل و حرف برگزیده است.

کلام و کلمه از جمله اصطلاحاتی است که با علم نحو توأد یافته است، در روایات

آمده است که امام علی (ع) واضح علم نحو، به ابو الاسود دثلی فرمودند: اَلْکَلَامُ کَلِمَةٌ اِسْمٌ

او فعل او حرف، و در بعضی از روایات دیگر از قول حضرت چنین آمده است: اَلْکَلِمَةُ اِسْمٌ

اسم او فعل او حرف.

برای کلام چهار معنی آورده‌اند:

۱- اَلْحَدِثُ الَّذِی هُوَ التَّکْلِیمُ تَقْوِیْلٌ: اَعْجَبَنِی کَلَامُکَ زَیْدًا اِی تَکْلِیمِکَ اَیَّاهُ، در این

معنی کلام به معنی مطلق سخن گفتن با دیگران است.

۲- مَا فِی النِّفْسِ مِمَّا یُعْبَرُ عَنْهُ بِاللَّفْظِ المَفِیدِ، کلام همه ما فی الضمیر است که از آن

به لفظ مفید تعبیر می‌شود.

۱. اسم جنس جمع، آن است که فرقی با مفردش به نای مدور و یا یای مشدّد است مانند بقر و بقرة و عرب و

عربی.

۲. لسان العرب، ابن منظور، ماده کلم.

۳. الخصائص ۲۵/۱.

۴. اَلْکِتَابُ ۱۲/۱.

۳- ماتحصل به الفائدة سواء كان لفظاً أو خطأً أو إشارة أو مانطق به لسان الحال، هر آنچه فایده رساند، چه با لفظ یا خط و یا اشاره یا زبان حال باشد.<sup>۱</sup>

۴- اللفظ المركب افاد او لم يفد، هر لفظ مرکبی چه مفید فایده باشد و چه فایده‌ای بر آن مترتب نباشد.<sup>۲</sup>

قول، عبارت است از لفظی که بر معنایی دلالت کند چه آن لفظ مفرد باشد و چه مرکب، چه سکوت بر آن صحیح باشد و چه نباشد، از این رو اعم از کلمه است چون بر مفرد و غیر مفرد اطلاق می‌شود، در حالی که کلمه بر مرکب گفته نمی‌شود و اعم از کلام است چون بر مفید و غیر مفید صدق دارد و کلام بر مفید فقط صادق است و نیز اعم از کلمه است چون بر مرکب از دو کلمه و بیشتر اطلاق می‌شود و کلمه بر مرکب از دو کلمه اطلاق نمی‌شود، پس نسبت، بین قول و این سه عموم و خصوص مطلق است زیرا هیچ‌یک از آن سه بدون قول موجود نمی‌شود ولی قول بدون آن‌ها موجود می‌شود و مانند غلام زید، کلام نیست چون فایده ندارد و کلمه نیست چون سه کلمه نیست و کلمه نیست چون بیشتر از یک کلمه است.

ابن مالک گفته است:

وَاحِدُهُ كَلِمَةٌ وَالْقَوْلُ عَمٌّ وَكَلِمَةٌ بِهَا كَلَامٌ قَدْ يَوْمٌ

و گاهی مقصود از قول، همان کلام است. ظاهراً قول مجموعه اصواتی است که مفید باشد.<sup>۳</sup>

ابن هشام گفته است: والقول عبارة عن اللفظ الدالّ علی معنى فهو أعم من الكلام والكلمة عموماً مطلقاً لا عموماً من وجه وتطلق الكلمة لغة ویراد بها الكلام نحو: كلا إنها كلمة هو قائلها

جمله در لغت، به دسته‌ای از یک چیز گویند، در کتب لغت می‌خوانیم: الجملة فی اللغة جماعة الشيء، و أجمل الشيء: جمعه بعد تفرقه و اجمل له الحساب كذلك.<sup>۴</sup> یعنی

<sup>۱</sup>. شرح شذور الذهب، ابن هشام، تحقیق محی الدین، صص ۲۹-۲۷.

<sup>۲</sup>. همع الهوامع ۲۹/۱.

<sup>۳</sup>. اوضح المسالك، ابن هشام، ص ۳.

<sup>۴</sup>. لسان العرب، ماده جمل.

آن چیز را پس از پراکندگی گرد آوری نمود. و جمله را از آن جهت جمله نامیده اند که پاره ای کلمات پراکنده را برای رساندن معنایی گرد آورده است.

مقصود از مفرد، در مقابل جمله، اسم یا فعل بدون فاعل و یا حرف است.<sup>۱</sup>

جمله در اصطلاح نحویان، مرادف با کلام در قرن سوم است. جمله مرکب از دو اسم یا اسم و فعل است مانند: زَبَدٌ عَالِمٌ و عِلْمٌ زَبَدٌ و کلام می‌تواند همان جمله باشد یا ترکیبی از چند جمله.<sup>۲</sup>

دو دیدگاه در نزد نحویان در ارتباط با جمله و کلام به چشم می‌خورد. دیدگاه اول بر این باور است که کلام غیر از جمله است و دیدگاه دوم کلام را عین جمله می‌داند.

بعضی از نحویان، کلام و جمله را با هم متفاوت می‌دانند، مانند ابن جنی و رضی با اندک اختلافی که با یکدیگر دارند، ابن جنی (ت ۳۹۲هـ)، کلام را در حکم جنس برای جمله می‌داند مانند واژه انسان که اسم جنس برای ابناء بشر است و هر مصدری جنس برای افراد خود می‌باشد مانند قیام که اگر یک بار فعل قیام واقع شود یا دوبار یا صد بار می‌توان به همه آنها اطلاق قیام نمود: اذا قام قومه واحدة فقد كان منه قیام و اذا قام قومین فقد كان منه قیام و اذا قام مئة قومه فقد كان منه قیام فالکلام اذا انما هو جنس للجمال التوام مفردها و مثاها و مجموعها.<sup>۳</sup>

و رضی (ت ۶۸۶هـ)، در فرق میان جمله و کلام گفته است: جمله آن است که متضمن اسناد اصلی است، خواه مقصود باشد و خواه واسطه‌ای برای تکمیل جمله دیگر باشد، مانند جمله خبریه و کلام، آن است که متضمن اسناد اصلی است و مقصود است پس هر کلامی نزد رضی جمله است و هر جمله ای الزاماً کلام نیست.<sup>۴</sup>

ابن هشام بر این باور است که کلام با جمله متفاوت است. وی می‌گوید شرط کلام افایده فایده است در حالی که جمله چنین شرطی ندارد از این رو می‌گویند جمله

<sup>۱</sup>. شرح الکافیة، ۲/۳۹ و المغنی ص ۴۹۹.

<sup>۲</sup>. الخصائص، ۳۲/۱.

<sup>۳</sup>. الخصائص، ۲۷/۱.

<sup>۴</sup>. شرح الکافیة فی النحو، ۸/۱.

الشرط و جمله الجواب جمله صله و ما می‌دانیم که این‌گونه جمله‌ها معنای کامل مفیدی ندارد.<sup>۱</sup>

ابن مالک به روشنی تفاوت جمله و کلام را تبیین کرده است، و اگر چه جای بحث جمله واقسام آن در الفیه ابن مالک خالی است، لیکن در آغاز الفیه به تعریف کلام پرداخته است، وی در تعریف کلام گفته است: الکلام ما تضمن من الکلم اسنادا مفیدا مقصود لذاته.<sup>۲</sup> از نظر ابن مالک قید لذاته تنها وجه تمایز کلام از جمله است، جمله صله، خبریه، حالیه، نعتیه، اینها مقصود لذاته نیست، پس به آن‌ها جمله اطلاق می‌شود ولی کلام نیست مثل جمله قام ابوه در عبارت: جاء الذی قام ابوه، زیرا اسناد در آن مقصود لذاته نیست، بلکه برای تعیین موصول و توضیح آن به کار رفته است.

سیوطی نیز جمله و کلام را دو چیز می‌داند، وی در تعریف جمله گفته است: القول المركب، سپس اضافه می‌کند که استادش، کافجی، نیز در آغاز بر همین باور بوده و سپس مترادف میان جمله و کلام را برگزید.

دلیل کافجی این است که ما می‌دانیم هر مرکبی را بالضرورة جمله نمی‌نامند و اگر به شرط و جواب و صله نیز جمله می‌گویند به اعتبار ماکان است که دارای استقلال و مقصود بذاته بوده است، پس این از باب آتو الیتامی اموالهم است که اطلاق یتیم بر فرد بالغ به اعتبار ماکان مجازاً درست است.<sup>۳</sup>

تفتازانی می‌گوید: اگر چه بعضی، جمله و کلام را مترادف قرار داده‌اند ولی مشهور آن است که جمله اعم از کلام است زیرا کلام، چیزی است که متضمن اسناد اصلی باشد و مقصود لذاته و جمله، متضمن اسناد اصلی است خواه مقصود لذاته باشد و خواه نباشد، بنابراین مصدر و صفات مسنده به فاعل، چون اسنادشان اصلی نیست نه کلامند و نه جمله. و جمله خبریه، وصفیه و صله و مانند این‌ها چون مقصود لغیره است، جمله‌اند و کلام نیستند.

۱. مغنی، ص ۴۹۰.

۲. التسهیل، ص ۳.

۳. همع الهوامع، ۱۲/۱.

و بعضی دیگر مانند زمخشری و ابن یعیش، کلام و جمله را یک چیز می‌دانند. زمخشری (ت ۵۳۸هـ) می‌گوید: کلام، مرکب از دو اسم مانند زید اخوک و یا فعل و اسم است مانند ضرب زید و آن را جمله نیز می‌نامند<sup>۱</sup>. و ابن یعیش می‌گوید: بدان کلام در نزد نحویان عبارت است از هر لفظ مستقلی که مفید معنا باشد و آن را جمله نیز می‌نامند<sup>۲</sup>.

### پیشینه اصطلاح جمله در نزد نحویان

سیبویه، اصطلاح جمله را در الکتاب خود به کار نبرده و تنها می‌توان گفت این واژه نزد وی، گاهی به معنای لغوی آن به کار رفته است.<sup>۳</sup> اما واژه کلام را به معنای مختلف به کار برده است. کلام به معنی Read، به معنی Prosa، به معنی لغت Sprache به معنی جمله Staze. اما از این استعمالات نمی‌توان به معنی دقیق و تعریف مشخصی به اصطلاح جمله نزد وی دست یافت.

شاید از میرد، به عنوان اولین کسی که اصطلاح جمله را به کار برده است بتوان نام برد وی در المقتضب می‌گوید: فاعل از آن جهت مرفوع است که با فعل، جمله‌ای قابل سکوت تشکیل می‌دهد به گونه‌ای که برای مخاطب دارای فایده است.<sup>۴</sup> و شاگردش ابن سراج، پس از او در تقسیم جمله می‌گوید: جمله مفید بر دو قسم است: یا فاعل و فاعل و یا مبتدا و خبر.<sup>۵</sup>

### تقاسیم جمله

پس از آن که با مفهوم جمله در زبان عربی آشنا گشتیم، ضروری است به بررسی تقسیم‌های مختلف جمله، از زوایای گوناگون بپردازیم:

<sup>۱</sup>. المفصل فی علم العربیة، ص ۶.

<sup>۲</sup>. شرح المفصل، ۱/۱۸.

<sup>۳</sup>. الکتاب، ۱/۱۹ و ۲۰۸.

<sup>۴</sup>. المقتضب، ۸/۱.

<sup>۵</sup>. الاصول فی النحو، ۱/۷۰.

## تقسیم اول: بسیط و مرکب

۱- جمله بسیط: جمله بسیط، جمله‌ای را گویند که بدون هیچ عنصر اضافی، تنها مبتنی بر مسند و مسندالیه است، مانند: قَامَ زَيْدٌ، زَيْدٌ قَائِمٌ.

۲- جمله مرکب<sup>۱</sup>: جمله مرکب از دو جمله‌ی بسیط ساخته می‌شود و گاهی نیز از بیش از دو جمله، نوع اول را ترکیب مفرد و نوع دوم را ترکیب متعدّد می‌نامند.

ترکیب مفرد: در این نوع، دو جمله‌ی بسیط و مستقل از هم، پس از ربط به واسطه یکی از ادوات ربط، یک جمله می‌گردد در این صورت، جمله اول را جمله اصلی و جمله دوم را جمله مرتبط نام می‌نهم. روابط، معمولاً، قبل از جمله دوم و بدون هیچ فاصله می‌آید، مانند واو، ولو، فاء، ثم، حتی، ام منقطعه، مانند جاء زيد فعمرو.

ترکیب متعدّد: جمله‌هایی است که مرکب از بیش از دو جمله و در عین حال دارای وحدت سیاق و موضوع است و این تعدّد، غالباً با تکرار رابط است. این نوع از جمل در نثرهای ادبی و متون علمی روزنامه‌ها به کار می‌رود مانند قول خدای تعالی: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (المؤمنون/۱۴، ۱۳، ۱۲)

گاه ممکن است این تعدّد به غیر عطف بلکه به تفریع باشد، مانند قول خدای تعالی: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يُرْجَعُونَ (الروم/ ۴۱)

ویا، هم با عطف وهم با تفریع، مانند قول خدای تعالی: هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرْنِ بَيْتِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَسِنَ أَنْجِيتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ (يونس/ ۲۲)

<sup>۱</sup> complex sentence



## تقسیم دوم: جمله اسمیه، جمله فعلیه، جمله شرطیه

## ۱- جمله اسمیه

جمله اسمیه، جمله‌ای است که مرکب از مبتدا و خبر، یعنی مرکب از مسند الیه و مسند باشد. و بعضی در تعریف جمله اسمیه و فعلیه گفته‌اند: اسمیه آن است که صدرش اسم و فعلیه آن است که صدرش فعل باشد<sup>۱</sup>. لیکن این تعریف نیاز به توضیح و رفع ابهام موارد مشتبه است، باید روشن شود که مقصود از صدر چیست؟ توضیح این که، مقصود از صدر همان مسندالیه در جمله اسمیه و مسند در جمله فعلیه است و هر آنچه بر این دو، از اسماء و حروف مقدم گردد در تعیین نوع جمله مدخلیتی ندارد.

گفتنی است که نحویان گفته‌اند: اصل در مبتدا، معرفه بودن است، سیبویه ضمن ذکر این اصل، هدف آن را عدم فایده در اخبار از نکره بیان کرده، وی می‌گوید: و لو قلت: رجل ذاهب لم يحسن حتى تعرفه بشيء فتقول: راكب من بني فلان سائر... فاصل الابتداء للمعرفة<sup>۲</sup>.

علت شرط معرفه بودن مبتدا، عدم فایده در خبر دادن از نکره است، مثلاً اگر گفته شود: رجل مات، در این خبر هیچ فایده‌ای به مخاطب نمی‌رسد. سیبویه با مثال، نکره مخصّصه را نیز قابل ابتداء دانسته، می‌رود؛ دیگر دانشمند نحوی در این خصوص با توضیح و تعریف روشن‌تر، نکره مخصّصه را نیز صراحتاً دارای جواز ابتداء می‌داند، آن جا که گفته است: و اما المبتدا فلا يكون الا معرفة أو ما قارب المعرفة من النكرات<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> المغنی، ص ۴۹۲.

<sup>۲</sup> الكتاب، ۳۲۹/۱.

<sup>۳</sup> المقتضب، ۱۲۷/۴.

واز سوی دیگر، اصل در خبر، نکره بودن است. سیبویه معتقد است بهترین جمله اسمیه، آن است که رعایت اصل در مبتدا؛ یعنی معرفه بودن و اصل در خبر، یعنی نکره بودن، شده باشد. پس بهترین جمله اسمیه، ترکیبی از یک معرفه و نکره است.<sup>۱</sup>

البته جایز است بر خلاف اصل مبتدا و خبر هر دو معرفه باشند، مانند الله ربنا، عبدالقاهر جرجانی فرق زیبایی در مبتدا و خبری که هر دو معرفه باشند با مبتدا و خبری که از نظر تعریف و تنکیر متفاوت باشند، ذکر کرده است؛ وی می‌گوید: در جمله‌هایی مثل زید منطلق، که طبق اصل، مبتدا معرفه و خبر نکره آمده است، روی سخن با کسی است که از ثبوت یا حدوث خبر، آگاهی ندارد؛ لیکن در مثل جمله: زید المنطلق، که هر دو معرفه آمده است، شنونده حدوث یا ثبوت اسناد را می‌داند لیکن نمی‌داند که این مسند از آن زید است یا عمرو.<sup>۲</sup>

معارف همه از نظر تعریف در یک رتبه قرار ندارند و بعضی نسبت به بعضی دیگر اعراف می‌باشند؛ ترتیب مشهور معارف از نظر رتبه چنین است: ۱- ضمیر ۲- علم ۳- اسم اشاره ۴- اسم موصول ۵- ذو اللام ۶- مضاف به یکی از معارف.<sup>۳</sup>

دومین شرط مبتدا، تقدّم بر خبر است. نحوایان این شرط را نیز ذکر کرده‌اند: سیبویه می‌گوید: فالمبتدا کل اسم ابتداء لینی علیه کلام... فالابتداء لا یكون الا بمینی علیه فالمبتدا الاول و المینی ما بعده علیه.<sup>۴</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### ملاک تقسیم جمله به اسمیه و فعلیه

۱- ملاک مشهور تقسیم جمله به اسمیه و فعلیه، نگاه به صدر جمله است؛ بدین صورت که اگر جمله با مسندالیه و مبتدا شروع گشت اسمیه و اگر با مسند و فعل آغاز شد فعلیه است؛ و به طور طبیعی تقدّم ادوات و حروف و سایر معمولات، تأثیری در تعیین نوع جمله ندارد.

<sup>۱</sup> کتاب، ۳۲۸/۱.

<sup>۲</sup> دلائل الاعجاز، ۱۲۵.

<sup>۳</sup> المقرب ابن عصفور، ۲۲۲/۱.

<sup>۴</sup> کتاب، ۱۲۶/۲.

۲- بعضی از محققان، تقسیم‌بندی جمله به اسمیه و فعلیه را بر اساس یک تفاوت لفظی صرف می‌دانند و در پی جستجوی ملاک دیگری دست به تلاش زده‌اند، مخزومی ملاک معنوی برای این تقسیم پیشنهاد کرده است، وی می‌گوید:

اگر مسند دلالت بر تجدد و حدوث داشته باشد، جمله فعلیه و اگر دلالت بر ثبوت و دوام دارد جمله اسمیه است و به طور طبیعی تجدد از افعال و دوام از اسماء مستفاد است.<sup>۱</sup>

عبد القاهر جرجانی، پیشتاز مباحث معنوی بلاغی، پیش از او به این نکته اشاره داشته است.<sup>۲</sup>

۳- بعضی، ملاک اسمیه یا فعلیه بودن جمله را چنین گفته‌اند: اگر مسند در جمله‌ای فعل بود، آن فعلیه و اگر اسم بود، جمله اسمیه است و بدین ترتیب محل وقوع مسند مدخلیتی در تعیین فعلیه و اسمیه بودن جمله، ندارد، بنابراین از نظر این گروه جمله: *طلع البدر و البدر طلع*، هر دو فعلیه است.<sup>۳</sup>

اگر جمله: *البدر طلع* را فعلیه بدانیم ظاهراً بسیاری از مشکلات نحویان که زائیده مشرب فلسفی است بر طرف می‌گردد.<sup>۴</sup> زیرا دیگر ضرورت ندارد فعل جمله *البدر طلع* را متحمل ضمیری دانست که به مبتدا برمی‌گردد و البدر فاعل برای فعل مؤخر است و این نظر مطابق با نحو کوفه است، در حالی که نحویان بصره براین باورند که فاعل هرگز بر فعل مقدم نمی‌شود، چرا که فعل عامل و فاعل معمول و عامل باید مقدم بر معمول باشد، ایشان گفته‌اند:

و بعد فعل فاعل فان ظهر فهو والا فضمیر استتر

## ۲- جمله فعلیه

جمله فعلیه، جمله‌ای است مرکب از فعل تام و یا فعل ناقص.

<sup>۱</sup> فی النحو العربی، ۳۹.

<sup>۲</sup> دلائل الاعجاز، ۱۳۳.

<sup>۳</sup> فی النحو العربی، ۴۲.

<sup>۴</sup> دراسات نقدیه، ۱۲۹/۱.

فعل ماضی تام، مانند: ذهب أخوك إلى المدرسة. و مانند قول خدای تعالی: فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا (النحل/۳۴). و قوله تعالى: وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (النحل/۳۴).  
هداهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (النحل/۱۲۱).

فعل مضارع تام، مانند: يذهب أخوك إلى المدرسة و مانند قول خدای تعالی: يُنَبِّئُكُمْ بِهِ الزَّوَجَ (النحل/۱۱). يُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ (ابراهيم/۲۷) يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ (الاسراء/۹)

فعل امر تام، مانند: قم مبكرا، وصل حاضرا. و مانند قول خدای تعالی: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (الفاتحة/۶) وَقُلْ رَبِّ اذْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ (الاسراء/۸۰)  
فعل ناقص، مانند: كان الله عليما.

هر فعلی نیاز به فاعل دارد همان گونه که ابن مالک گفته است، فاعل ممکن است به صورت های مختلف ظاهر گردد:

و بعد فعل فاعل فان ظهر فهو والا فضمير استر

فاعل، یا به صورت اسم ظاهر است مانند: خلق الله الخلق

و یا ضمیر متصل بارز مانند: كتبت الواجب.

مانند قول خدای تعالی: وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ (الكهف/۱۴)،

یا ضمیر مستتر، مانند: احترم الكبير. ولا تهمل عملا. مانند قول خدای تعالی: وَ أَنْ

اٰخِذْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ (المائدة/۴۹)

اگر یکی از متعلقات فعل همچون مفعول به، ظرف، جار و مجرور، مفعول مطلق و حال بر فعل مقدم شود هم چنان جمله فعلیه است:

تقديم مفعول به، مانند قول خدای تعالی: فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ (البقره/۸۷)

تقديم ظرف، مانند قول خدای تعالی: اَلْيَوْمَ اٰكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ (المائدة/۳)

تقديم جار و مجرور، مانند قول خدای تعالی: فَبَايَ اٰلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (الرحمن/۱۳)

تقدیم مفعول مطلق، مانند قول خدای تعالی: **أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ** (الشعراء/۲۳۷)  
 تقدیم حال، مانند قول خدای تعالی: **خَشَعَا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ** (غافر/۸۱)  
 و نیز اگر یکی از حروف بر فعل درآید، جمله همچنان فعلیه است:  
 تقدیم حرف استفهام مانند قول خدای تعالی: **هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ**  
 (الانسان/۱)

تقدیم حرف شرط، مانند قول خدای تعالی: **لَوْ لَا أُخْرَجْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ** (المنافقون  
 (۱۰/

تقدیم حرف تحقیق، مانند: **قَد قَامَتِ الصَّلَاةُ**.

تقدیم حرف ندا، مانند قول خدای تعالی: **يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ** (الاحزاب  
 (۳۲/

تقدیم حرف قسم، مانند قول خدای تعالی: **وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ** (الفجر/۲، ۱)

### ۳- جمله شرطیه

جمله شرطیه، جمله‌ای است که در صدر آن یکی از ادوات شرط باشد، و می‌دانیم که ادوات شرط یا حرف است و یا اسم و از نظر عمل یا جازم است و یا غیر جازم، از این رو ادوات شرط در چهار بخش بررسی می‌شود:

۱- اسم شرط جازم، مانند قول خدای تعالی: **مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ** (البقره/۱۹۷)  
 ۲- اسم شرط غیر جازم، مانند قول خدای تعالی: **إِذَا مَا ابْتَلَيْتَهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ** (الفجر/۱۵)

۳- حرف شرط جازم، مانند قول خدای تعالی: **إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا**  
 (ابراهیم/۳۴)

۴- حرف شرط غیر جازم، مانند قول خدای تعالی: **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا**  
 (الانبیاء/۲۲)

خلیل و مبرّد، به جمله شرطیه اشاره نکرده‌اند.<sup>۱</sup> لیکن زمخشری این نوع از جمله را صراحتاً ذکر کرده است، وی مثال این قسم را در بخش خبر مبتدا آورده و یک نوع از انواع خبر را جمله شرطیه دانسته است: بکر ان تعطه یشکرک.<sup>۲</sup> دیگر نحا، این نوع جمله را فعلیه یا اسمیه می‌دانند:

جمله فعلیه اگر صدر آن حرف شرط و فعل باشد و یا اسم شرطی که معمول فعل است.<sup>۳</sup> و جمله اسمیه اگر صدر آن حرف شرط و مبتدا و یا اسم شرطی که معمول فعل نباشد.<sup>۴</sup> البته به نظر می‌رسد چون جمله شرط حتماً باید فعل باشد و حتی اگر اسم، پس از ادات شرط وجود داشت، فعلی در تقدیر می‌گیرند؛ مانند: اذا السماء انفطرت، و اذا الشمس كورت، بنابراین اگر جمله شرطیه را بخواهیم جزء مستقل ندانیم حتماً فعلیه است. ابن‌هشام نیز جمله شرطیه را نوعی از جمله فعلیه می‌داند.<sup>۵</sup>

لیکن، حق همان رای زمخشری است، زیرا جمله یا بر اساس ترکیب اسنادی است مانند فعل و فاعل یا مبتدا و خبر و یا بر اساس ترکیب شرطی است.

تعلیل ابن‌یعیش در استقلال جمله شرطیه از اسمیه و فعلیه، استدلال محکم و منطقی است. وی می‌گوید: اگر چه جمله شرطیه در اصل در زمره جمل فعلیه می‌باشد و اصل در جمله فعلیه آن است که با فاعل استقلال می‌یابد؛ مانند: قام زيد، جز آن که چون حرف شرط بر این جمله وارد گشت دو جمله شرط و جزا را به هم مربوط ساخت تا آن که مانند یک جمله گشتند و حکم آن‌ها مانند مبتدا و خبر شد، همان‌گونه که مبتدا جز با خبر کامل نشود، شرط نیز تنها با آمدن جزا استقلال می‌یابد.

و دلیل دیگر بر استقلال جمله شرطیه، این است که اگر خبر مبتدا واقع شود و می‌دانیم که جمله خبریه نیازمند رابط است، وجود یک ضمیر در شرط یا جزا به عنوان عائد کفایت می‌کند، مانند: زيد ان تكرمه يشكرك عمرو. ضمیر هاء در تکرمه عائد به زيد است و در جزا رابطی وجود ندارد و ممکن است این رابط در جواب باشد، مانند: زيد ان

۱. المقتضب، ۱۲۶/۴ و شرح الکافی، ۲۵۴/۲.

۲. المفصل، ص ۱۳.

۳. المغنی، ص ۴۲۱.

۴. الهمع، ۹۶/۱.

۵. مغنی اللیبیب، ص ۴۹۲.

یقم عمرو اکرمه. البته وجود ضمیر عائد هم در شرط و هم در جزا نیز جایز است نه لازم مانند: زید ان یقم اکرمه.

### جمله ظرفیه

بعضی از نحاة، قسم چهارمی در این بخش افزوده‌اند و آن جمله ظرفیه است؛ مانند:  
فی الدار در عبارت: خالد فی الدار<sup>۱</sup>.

لیکن به نظر می‌رسد که چنانچه متعلق ظرف را مفرد بدانیم، خبر از نوع مفرد است و عبارت بالا تنها یک جمله اسمیه است و اگر متعلق ظرف را از نوع فعل مانند استقر بدانیم، ظرف در زمره جمله فعلیه به شمار می‌آید.

### تقسیم سوم: جمله تام، جمله ناقص

۱- جمله تام، جمله تام آن است که دو رکن اساسی یعنی مسند و مسندآلیه در جمله ذکر شده است. مانند: رسول الله أسوة، تتبع الأسوة.

۲- جمله ناقص، جمله ناقص آن است که یکی از دو رکن اساسی اسناد در آن حذف شده است، چنین جمله‌ای ممکن است اسمیه و یا فعلیه باشد، مانند اسد یعنی هذا اسد یا زیدا یعنی أنفق زیدا.

### تقسیم چهارم: جمله کبری، جمله صغری

۱- جمله کبری، جمله‌ای است مرکب از دو جمله یا بیشتر، به عبارت دیگر جمله کبری، جمله اسمیه‌ای است که خبر آن از نوع جمله است؛ مانند: زید قام ابوه و زید ابوه قائم و مانند قول خدای تعالی: **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ** (البقره/۲۲۲)

۲- جمله صغری، جمله‌ای است که جزء متمم جمله کبری است، مانند جمله **يُحِبُّ التَّوَّابِينَ** در جمله **إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ** (البقره/۲۲۲).

<sup>۱</sup> شرح المفصل، ۸۹/۱ والمغنی، ص ۴۲۰.

### نه صغری نه کبری

بقیه جمله‌ها که مستقل است و ارتباط اسنادی اصلی یا فرعی با دیگر جمل ندارد. این‌گونه جمله‌ها نه کبری است و نه صغری، چون جمله‌های بسیط و مستقل است.

### هم صغری و هم کبری

گاهی یک جمله به دو اعتبار عنوان صغری و کبری بر خود می‌گیرد، مانند: زید ابوه غلامه منطلق. مجموع این جمله کبری است و جمله غلامه منطلق، نیز چون خبر است فقط نام صغری دارد ولیکن جمله: ابوه غلامه منطلق، به اعتبار غلامه منطلق کبری و به اعتبار همه کلام، صغری است.

و هر جمله‌ای که دارای سه مبتدا باشد آن نیز همین حکم را دارد و مانند قول خدای تعالی: لَكِنَّا هُوَ اللهُ رَبِّي (الکهف/۳۸) اصل آیه چنین است: لکن انا هو الله ربی. و مانند قول ابو ذؤب:

فان تزعمینی كنت اجهل فيكم فانی شربت الحلم بعدك بالجهل

جمله كنت اجهل، نسبت به جمله تزعمینی كنت اجهل، صغری و نسبت به اجهل، کبری است.

### تقسیم پنجم: جمله خبریه، جمله انشائیه

۱- جمله خبریه، جمله‌ای است که محتمل صدق و کذب باشد، مانند: السماء فوقنا النبی صادق، ما الله بظلام للعبيد.

از مثال‌های بالا، دانسته شد که جمله خبریه از یک جهت دارای دو قسم است: مثبت و منفی و برای این نوع جمله، تقسیمات دیگری نیز چون مؤکد و غیر مؤکد نیز می‌توان ذکر کرد.

۲- جمله انشائیه، جمله‌ای است که محتمل صدق و کذب نباشد؛ مانند قول خدای تعالی: صلّ علیهم. اسال القریه.



جمله انشائی بر دو قسم است:

- ۱- طلبی، شامل: امر، نهی، استفهام، عرض، تحضیض.
- امر، مانند قول خدای تعالی: أقم الصلوة لدلوك الشمس.
- نهی، مانند قول خدای تعالی: اما السائل فلا تنهر.
- استفهام، مانند قول خدای تعالی: أ راغب انت عن آلهتی یا ابراهیم.
- عرض، مانند قول خدای تعالی: الا تحبون ان یغفر الله لكم.
- تحضیض، مانند قول خدای تعالی: الا تقاتلون قوما نكثوا أیمانهم.
- ۲- جمله غیر طلبی یا انفعالی، شامل: تمنی، ترجی، قسم، تعجب، مدح، ذم، ندبه، استغاثه.

تمنی، مانند: قول خدای تعالی: لیت لنا مثل ما اوتی قارون.

ترجی، مانند: قول خدای تعالی: عسی الله ان یاتی بالفتح.

قسم، مانند: قول خدای تعالی: لعمرک انهم فی سکرتهم یعمهون.

تعجب، مانند: قتل الانسان ما أكفره.

مدح، مانند: قول خدای تعالی: نعم المولی و نعم النصیر.

ذم، مانند: قول خدای تعالی: ساء ما كانوا یفعلون.

ندبه، مانند: و احسیناه.

استغاثه، مانند: یا للسملین للقدس.

تقسیم ششم: جمله‌هایی که محلی از اعراب ندارد و جمله‌هایی که محلی از اعراب

دارد

## جایگاه جمله و اعراب

اعراب در اصل، ویژه مفرد یعنی اسم معرب و فعل مضارع است، زیرا یک کلمه است و اعراب در آخر ظاهر می‌گردد.

بر طبق اصل، جمله به دور از اعراب است؛ زیرا ترکیبی اسنادی یا شرطی از دو یا چند کلمه است و محال است که اعراب در مجموع آن‌ها ظاهراً یا تقدیراً بپذیرد.

ابوحیان گفته است: اصل در جمله آن است که محلی از اعراب نداشته باشد و اگر برای جمله محلّ اعراب در نظر گرفته می‌شود در حقیقت آن را به مفرد تأویل برده‌اند.<sup>۱</sup> از این رو، اگر جمله‌ای را بتوانیم در محلّ مفردی قرار دهیم که جانشین مفرد شده و به جای آن به کار رود، آن جمله محلی از اعراب دارد و در غیر این صورت محلی از اعراب ندارد، بنابراین جمل از نظر اعرابی بر دو قسم است:

۱- جمله‌هایی که جانشین مفرد نگشته و محلی از اعراب ندارد، مانند قول خدای تعالی:

اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (النور/۳۵)

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا (يوسف/۲۹)

و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

(القصص/۵) و مانند قول عنتره:<sup>۲</sup>

يا دار عيلة بالجواء تكلمى وعمى صباحا دار عيلة و اسلمى

۲- جمله‌هایی که جانشین مفرد می‌شود و محلی از اعراب دارد، مثل جمله: يعود، در عبارت: ليت الشباب يعود را می‌توان به عائد تأویل برد که تقدیر آن: ليت الشباب عائد باشد، از این رو يعود، دارای محلّ اعراب است و می‌گوییم محلاً مرفوع و خبر ليت است، یعنی چون مفرد یعنی عائد، خبر بوده است این جمله نیز در محلّ خبر است، بدین معنی که اگر این جمله صغری از جای خود کنده شود و اسمی جانشین آن گردد آن اسم مرفوع و خبر است پس این جمله در محلّ رفع و خبر است. و نیز مانند جمله یحِبُّ در قول خدای تعالی: اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ (البقره/۲۲۲) که در محلّ رفع و خبر برای آن است.

## فایده اعراب جمل

گفتنی است که هدف از اعراب جمل و در نظر گرفتن محلّ اعرابی برای آن‌ها، تعیین جایگاه جمله در کلام و ارتباط آن با قبل و بعد است، حال چه جمله محلی از

<sup>۱</sup> الاشباه و النظائر، ۲: ۱۷.

<sup>۲</sup> دیوان عنتره، ص ۱۸۳.

اعراب داشته باشد و خواه در زمره جمله‌هایی است که بر طبق اصل، محلی از اعراب ندارد. ما در اعراب جمل، جایگاه جمله را در کلام تعیین می‌نماییم و میزان ارتباط آن را با کلمات و دیگر جمله‌های پیرامون آن بررسی می‌کنیم.

بنابراین، اعراب محلی چه در اسماء مبنی و چه در فعل ماضی یا مضارع مبنی، به معنی عدم افاده معنا و بی‌ارتباطی این‌گونه کلمات با دیگر ارکان جمله نیست، بلکه بدین معنی است که این کلمات متأثر از عوامل نمی‌گردد و حرکات آخر آن‌ها به حسب تغییر عوامل، دستخوش تغییر نمی‌گردد و پیوسته یک حالت دارد و با اعراب سروکاری ندارد، لیکن کلمات معرب آماده برای هر نوع تغییر اعرابی است و صورت آن لفظاً یا تقدیراً به حسب عامل در تغییر می‌باشد.

داستان اعراب جمل نیز از همین قرار است، جمله‌هایی که محلی از اعراب دارد از جهتی شبیه اسماء و افعال معرب است و جانشین اسماء گشته و همان مضمون را افاده کند.

#### ۱- جمله‌هایی که محلی از اعراب ندارد:

پیش از این گفته شد که اصل در جمل، به علت مرکب بودن و ظاهر نشدن حرکات اعراب در آخر آن‌ها، نداشتن محلّ اعراب است، از این رو جمله‌ها محلی از اعراب ندارد، مگر آن که جانشین مفرد گردد. به جهت رعایت این اصل در بررسی اعرابی انواع جمل، نخست جمله‌هایی که محلی از اعراب ندارند؛ مورد بررسی قرار می‌گیرد، نحویان در تعداد این‌گونه جمل، اندک اختلافی با یکدیگر دارند:

ابن هشام، بر این باور است که جمله‌هایی که محلی از اعراب ندارد؛ هفت قسم است<sup>۱</sup>. ابو حیان، آن‌ها را به دوازده نوع رسانده است.<sup>۲</sup> و خواهیم دید این‌گونه جمل ده قسم بیشتر نمی‌باشد: ۱- ابتدائیة ۲- استثنائیة ۳- اعتراضیة ۴- تفسیریة ۵- جواب القسم ۶- جواب شرط بر جازم ۷- جواب شرط جازم غیر مقترن به فاء و اذا ۸- صله ۹- تابع جمله‌ای که محلی از اعراب ندارد ۱۰- جملة الشرط غیر الظرفی.

ب: جمله‌هایی که محلی از اعراب دارد و آن‌ها عبارتست از:

<sup>۱</sup> مغنی اللیب، ص ۴۲۷.

<sup>۲</sup> الاشباه و النظائر، ۱۸/۲-۱۷.

۱- جمله خبریه، ۲- جمله حالیه ۳- جمله مفعولی ۴- جمله مضاف الیه ۵- جمله جواب شرط ۶- جمله تابعه برای مفرد ۷- جمله تابعه یکی از جمله‌های مذکور.

## حذف ارکان جمله

ابن مضاء، جمله‌هایی که نحویان گمان کرده‌اند در آن حذفی واقع شده است به سه جمله تقسیم کرده است.<sup>۱</sup>

جمله‌ای که بخش اصلی آن به جهت علم مخاطب حذف شده است، مانند آن که به انسان بخشنده، گفته شود: زیدا؛ یعنی اعط زیدا و از این نمونه در قرآن کریم زیاد است مانند: یسالونک ما ذا ینفقون قل العفو. وی این نوع حذف را ابلغ و اوجز می‌داند. حذف بخش غیرضروری جمله، به گونه‌ای که معنای جمله بدون آن کامل گردد و ذکر آن نوعی بیهوده‌گویی به شمار آید، مانند حذف عامل مشتغلّ عنه در عبارت: ازیدا ضربته.

حذف بخشی از جمله که اگر ظاهر گردد معنای جمله متفاوت گردد، مانند حذف عامل منادی در مثال یا عبدالله که اگر عامل ندا ذکر گردد جمله انشائیه به خبریه تبدیل گردد.

البته سیبویه، پدیده حذف فعل را اضمار الفعل یا ترک فعل نامیده است<sup>۲</sup> و از جهتی این نام‌گذاری دقیق‌تر و صحیح‌تر است، زیرا در این‌گونه موارد فعل پیش از این اصلاً ذکر نشده و واژه حذف، توهم سبقت ذکر بر حذف را تداعی کند. والحمد لله رب العالمین و سلام علی المرسلین.

<sup>۱</sup>. الرد علی النحاة، ۱۰۵-۱۰۶.

<sup>۲</sup>. فی النحو العربی، ۲۲۳.

## منابع و مأخذ

- ١- ابن الانباری، عبد الرحمن، اسرار العربیة، دمشق، ١٩٥٧.
- ٢- ابن الانباری، عبد الرحمن، الانصاف فی مسائل الاخلاف، القاهرة، ١٩٥٣.
- ٣- ابن جنی، عثمان، الخصائص، القاهرة، ١٩٥٢.
- ٤- ابن السراج، محمد، الاصول فی النحو، النجف، ١٩٧٣.
- ٥- ابن عصفور، المقرب، بغداد، ١٩٧١.
- ٦- ابن مالک، عبدالله التسهیل، القاهرة، ١٩٦٨.
- ٧- ابن مضاء، الرد علی النحاة، القاهرة، ١٩٤٧.
- ٨- ابن هشام، عبدالله، اوضح المسالک، القاهرة، ١٩٤٩.
- ٩- ابن هشام، عبدالله، شذور الذهب، القاهرة، ١٩٦٣.
- ١٠- ابن هشام، عبدالله، معنی اللیب، الحلبي، القاهرة.
- ١١- ابن يعیش، علی، شرح المفصل، المنبریة، القاهرة.
- ١٢- الاشمونی، علی بن محمد، شرح الاشمونی، القاهرة، ١٩٥٥.
- ١٣- الجامی، عبد الرحمن، شرح الجامی، المكتبة العلمیة الاسلامیة، طهران، ١٣٧٦.
- ١٤- الجرجانی، عبد القاهر، دلائل الاعجاز، مطبعة السعادة، القاهرة.
- ١٥- الرضی، شرح الکافیة، القاهرة، ١٣٠٦.
- ١٦- الزمخشری، محمود، المفصل فی علم العربیة، دارالجليل، بیروت.
- ١٧- السیوطی، عبد الرحمن، الاشباه والنظائر، حیدر آباد، ١٣٦٩.
- ١٨- السیوطی، عبد الرحمن، همع الهوامع، القاهرة، ٣٢٧.
- ١٩- سیبویه، عمرو، الكتاب، القاهرة، ١٣١٧.
- ٢٠- المبرد، المقتضب، القاهرة، ١٣٨٥.
- ٢١- المخزومی، مهدي، فی النحو العربی، بیروت، ١٩٦٤.